



چه دوستانی در قیامت دشمن می‌شوند/ دوستان واقعی چه کسانی هستند

حجت الاسلام جاودان گفت: روز قیامت وقتی پرده برداشته می‌شود، دوستان (خلیل یعنی دوست) با یکدیگر دشمن هستند. شما سیگار کشیدن بلد نبودید از من یاد گرفتید. شما حرف تند بی‌ادبانه را بلد نبودید، من یاد دادم...

حجت الاسلام جاودان گفت: روز قیامت وقتی پرده برداشته می‌شود، دوستان (خلیل یعنی دوست) با یکدیگر دشمن هستند. شما سیگار کشیدن بلد نبودید از من یاد گرفتید. شما حرف تند بی‌ادبانه را بلد نبودید، من یاد دادم و با شما دشمنی کردم. آنور که آدم می‌رود، چون واقع این دوستی دشمنی بوده، تبدیل می‌شود به واقعیتش. بیشتر دوستان (البته آنجا که نمی‌گویند بیشتر؛ آنجا می‌گویند دوستان) با هم دشمنند جز آنهایی که مواظب حرفها و اعمالشان هستند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت‌الاسلام و المسلمین محمدعلی جاودان، این استاد اخلاق در درس اخلاق به نکاتی درخصوص معاشرت با دوستان و همچنین دیدگاه شیعه درباره ائمه پرداخته که در ادامه از نظر می‌گذرد.

در سوره ص که خواندیم، یک بحثی هست که دو نفر خدمت حضرت داوود(ع) رسیدند و قضاوتی پیش ایشان آوردند. آیا معنای آنچه می‌خوانیم را می‌فهمیم؟ می‌گوید دو نفر از محراب نماز ایشان بالا آمدند و خدمت حضرت رسیدند که ما 2 برادر هستیم که با هم اختلاف و مشکل داریم. من یک راس گوسفند دارم و این برادرم که 99 راس گوسفند دارد، می‌گوید این یک راس هم به من بده تا تحت اختیار من باشد. «فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» این برادر در بحث هم به من زور می‌گوید و در گفت‌وگو مرا مغلوب ساخته است.

«قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتَكَ إِلَى نِعَاجِهِ» اینکه این راس گوسفند تو را خواسته، به تو ظلم می‌کند. 99 راس گوسفند دارد، این یک راس تو را چرا می‌خواهد؟

بسیاری از معاشران به دوستشان ستم می‌کنند

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» بسیاری از خلیط (کسی که با هم معاشرت دارد) به هم ستم می‌کنند. بسیاری از معاشران به معاشر و دوست خودشان ستم می‌کنند.

«إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَتَاهُ فَاسْتَعْقَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» مگر آنها که تربیت درست یافتند. شما چند تا آدم تربیت شده می‌شناسید؟ آقایان حاضر چند تا آدم تربیت شده می‌شناسید؟

بیشتر بدی‌ها را از دوستان می‌آموزیم

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ببیند گاهی ظلم هم طرفینی است. من به مساله‌ای قدیم‌ها عرض می‌کردم. شما بنشینید و یک کم فکر کنید. به نظرم اینکه بسیاری از بدی‌هایی که ما می‌آموزیم از دوستانمان می‌آموزیم، حرف درستی است.

بسیاری، یعنی خود من خدای نکرده بدی کشف می‌کنم. خب یک یا دو تا راه بدی یاد می‌گیرم. اما بیشتر بدی‌هایی که دارم، از رفیق‌ها یاد گرفتم. بسیاری از دوستان خدای نکرده به یکدیگر ستم می‌کنند آنوقت من در دوستی به شما ستم می‌کنم و شما به من ستم می‌کنی. یعنی من به کلمه بد از دهانم درمی‌آید و شما یاد می‌گیرید و خدای نکرده به کلمه بد از دهان شما در می‌آید و من یاد می‌گیرم. حالا کلمه بد سبکتر از بقیه است. بعد می‌رسیم که این چی می‌شود؟

آیا من هر کاری می‌کنم، قبلش فکر کردم که این نتیجه بد نداشته باشد؟ من قبل از اینکه حرفی بزنم آیا روی آن فکر کردم که این حرفی که می‌خواهم بزنم، برای دوستم ضرر و بدی نداشته باشد؟ من می‌خواهم شما را از یک بدی پرهیز بدهم و از یک گناه شما را بترسانم. نباید طوری توضیح بدهم که آن کسی که بلد نیست، این گناه را یاد بگیرد. مثال دارم می‌گویم. همچنین آدمی شما گیر آوردید، با او شبانه‌روز معاشرت کنید. آیا من همچنین کسی را در طول عمرم دیدم؟

«إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَتَاهُ فَاسْتَعْقَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»

آنها بسیار کم هستند. حرفم این بود.

حرف این است که اگر من با شما دوستم و در این دوستی برای شما ضرر داشتم، فقط شما از من بدی یاد گرفتید. البته می‌دانید که دوستی‌های ما به این است که ما می‌گوییم و می‌خندیم. هر جایی هر کسی که بیشتر بگوید و بخنداند، آن دوست بهتری است. این اصطلاحاتی که بین جوانان امروز متداول است من بلد نیستم. مثلاً می‌گویند «حال کردیم» که با هم فلان جا رفتیم. این دوستی چون واقعش دشمنی است، روز قیامت همه این تبدیل می‌شود به دشمنی. بسیاری از دوستان با یکدیگر دشمن می‌شوند.

در قیامت دوستان، دشمن هم می‌شوند

روز قیامت وقتی پرده برداشته می‌شود، دوستان (خلیل یعنی دوست) با یکدیگر دشمن هستند. شما سیگار کشیدن بلد نبودید از من یاد گرفتید. شما حرف تند بی‌ادبانه را بلد نبودید، من یاد دادم و با شما دشمنی کردم. آنور که آدم می‌رود، چون واقع این دوستی دشمنی بوده، تبدیل می‌شود به واقعیتش. بیشتر دوستان (البته آنجا که نمی‌گویند بیشتر؛ آنجا می‌گویند دوستان)

با هم دشمنند جز آنهایی که مواظب حرفها و اعمالشان هستند.

این برای جوانان جلسه. اگر شما دوستی‌های خودتان را مراقبت کنید 80-90 درصد به سلامت می‌مانید. این برای بخش اول کافی است.

یک بحثی هفته پیش شروع کردیم. اینهایی که عرض می‌کنم از تفکر شیعی است. تفکر شیعی اینچنین است. می‌خواهم یک حدیث بخوانم که به اصطلاح استادمان «حدیث پشت کتابی برای شما گیر نیاوردم». یک یا دو حدیثی که برایتان می‌خوانم، اگر بگردید صد تا حدیث پشت سرش پیدا می‌شود.

زمین هیچ‌گاه بدون حجت نیست

آن هفته هم حدیث خوانیدم که جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و عرض می‌کند که خداوند می‌فرماید من هیچ وقت زمین را بدون اینکه یک کسی در آن باشد که مردم به او مراجعه کنند و او مشکلات دینی‌آنها را حل کنند، نگذاشتم.

« فقال له: يا محمد اني لم اترك الارض الا وفيها عالم تعرف به طاعتي وهداي»

گفت: یا محمد! من هیچ وقت زمین را رها نساختم بدون اینکه در آن عالمی بگذارم که راه اطاعت مرا بداند. هدایت را از ضلالت تشخیص بدهد.

«و يكون نجاة فيما بين قبض النبي الى خروج النبي الآخر، ولم أكن أترك ابليس يضل الناس» در فواصل یک پیامبر و پیامبر بعدی، یک مجموعه هستند به نام وصی. اوصیا انبیا. حضرت آدم که از دنیا رفت، یک مجموعه وصی داشته که اولینش حضرت شیث است و.... تا برسد به نوح. در فاصله 2 پیامبر هیچ وقت زمین را خالی نگذاشتم. یک پیامبر آمد و حرفهایش را زد و رفت. آیا هیچ کسی دیگر نیست؟ نه همیشه هست. «الا وفيها عالم تعرف به طاعتي وهداي» هدایت مرا بداند و راه اطاعت مرا بداند و وسیله نجات باشد در فاصله این پیامبر و پیامبر بعدی.

«ابليس يضل الناس» خداوند می‌فرماید من شیطان را رها نمی‌کنم که مردم را گمراه کند. شیطان از بین نمی‌رود. او دائما مشغول کار است. خداوند نمی‌شود که کسی را مقابلش نگذارد. «و ليس في الارض حجة لي وداع الي و هاد الي سبيلي» هیچ کسی نباشد در برابر او که به راه من هدایت کند. «و عارف بأمری» دستورات مرا بشناسد و بداند.

«و اني قضيت لكل قوم هاديا اهدي به السعداء ويكون حجة لي على الاشقياء» من حکم کردم و تقدیر دارم برای هر قومی یک هادی. که سعادت‌مندان را او هدایت کند و بر آن گمراهان حجت باشد تا بگویند حجت بود و تو خودت نخواستی. این خودت نخواستی و خودت خواستی، مهم است.

من زندگی‌ام را می‌کنم چه احتیاجی داریم به امام زمان (ع)؟ زندگی‌مان می‌گذرد و همه چیزش درست است. هر که امام را بخواهد هست. اصلا در مورد امام زمان (ع) می‌گوییم که ما غائبیم.

حرفمان این است که در جهان به طور اتصال امام از ابتدای خلقت انسان تا پایان خلقت انسان بوده. لذا می‌گویند اگر در پایان جهان تنها دو نفر بمانند قطعا یکی از اینها امام (ع) است و اگر اینها بخواهند از دنیا بروند، قطعا امام اول از دنیا نمی‌رود. آنکس که امام (ع) است آخرین نفری است که از دنیا می‌رود. هیچ وقت زمین از امام خالی نبوده است.

این حرف و اعتقاد ما است. ما گیر کردیم. در قدیم پای منبر می‌نشستند و یک کسی یک حرف زیبا و احساسی زده و همه آنجوری فکر می‌کنند. اگر شما بدانید اعتقاد شیعه یعنی چه؟ من در مجلسی بودم کسی که حرف می‌زد، مطابق احساس مردم خیلی بالا و پایین می‌کرد. با این اعتقادات آدم عوض نمی‌شود. شما با این حرفها از اعتقادات شیعه بیرون می‌روی. من نمی‌خواهم آن موضوع را بگویم.

همیشه امامی در میان خلق بوده

روایت بعدی از حضرت باقر(ع) است. امام می‌فرمایند: «والله ما ترك الله ارضا منذ قبض الله آدم (ع)» از آن زمانی که خدای متعال آدم را قبض روح فرمود زمین را رها نساخت.

«الا و فيها امام يهتدى به الى الله و هو حجة على عباده و لا تبقى الارض بغير حجة الله على عباده» از زمان مرگ آدم تا امروز همیشه یک امام در میان خلق خدا بوده است. این امام چه کاره است؟ راه هدایت به سوی خدا را مردم باید از او یاد می‌گرفتند. او حجت خدا بر بندگان بوده است. حجت یعنی دلیل. اگر شما به او مراجعه کردی، آخرین حرف حق را شنیدی. خدای متعال می‌فرماید من که در میان شما همچین آدمی داشتم، چرا به او مراجعه نکردید؟ چرا اگر اختلاف نظر داشتید به او مراجعه نکردید؟ این حجت است.

زمین و عالم انسانی بدون یک نفر، اینطوری نمی‌ماند. در روایات داریم که زمین اهل خودش را فرو می‌برد اگر در میان شما امامی نباشد. لذا فرض ندارد که زمین و جامعه انسانی باشد و امام در میانش نباشد.

خدای متعال زمین را رها نساخته است. از زمانی که آدم رفته، یک امامی بوده که مردم توسط او هدایت می‌شدند. او حجت خدا بوده است بر بندگان. هر کس او را رها می‌کرده است، هلاک می‌شده و هر کس دست از دامان او بر نمی‌داشته، به نجات می‌رسد یعنی هر کس دست از امامش بر ندارد، نجات قطعی دارد.

هفته گذشته عرض کردیم. روایت از امام باقر(ع) است که می‌فرمایند «زمین نمی‌ماند مگر اینکه در آن از ما خانواده کسی باشد که حق را می‌شناسد».

اختناق دوران منصور و جنایات علیه سادات

حضرت صادق(ع) از دنیا رفته بودند. شهادت ایشان در زمان منصور در اختناق و استبداد فوق العاده‌ای بود. منصور شرایطی درست کرده بود که شاید سخت‌تر از زمان او کمتر اتفاق افتاده است. اگر یادتان باشد در گذشته گفتم که در آن زمان سادات را لای دیوار می‌گذاشتند.

منصور در سال آخر عمرش می‌خواست به حج برود که حالش بد شد و فهمید آخرین لحظات عمرش است. عروسش یعنی زن ولیعهد را خواست. یک کلید دست عروسش داد که وقتی از دنیا رفته به همراه شوهرت این کلید را برمی‌دارید و به زیرزمین‌های کاخ من می‌روید. فرزند منصور پس از طی مراحل مقدماتی خلافت، با کلید و همسرش به سمت زیرزمین رفتند. رفتند ببینند که چه خبر است. دیدند که از اول زندان جنازه کنار هم خوابیده و شاید بعضی‌هایشان هم دیگر گوشتی به تن ندارند. روی سینه هر کدام هم پلاک هویتشان است. مثلاً فلانی پسر فلانی، فرزند امام حسن (ع). همه سادات برجسته فرزندان امام یا غیر امام که عمدتاً فرزندان ائمه بودند و به فرمایشی فرزندان امام حسن(ع) بودند. حال مهدی عباسی و زنش به هم خورد و بعد هم گویا دستور دادند سقف آنجا را تخریب کنند که همانجا جنازه‌ها دفن شوند یا چیزی شبیه این.

یکی از فرزندان امام حسن(ع) که عبدالله بن حسن بن حسن بود که با یک فاصله با امام حسن(ع) متصل و بزرگ بنی‌هاشم بود. پسر عبدالله علیه منصور قیام کرده بود. شاید وقتی این فرد را گرفتند پسرش قیام نکرده بود و فقط پنهان بود. از او پسرش را خواستند. گفت نمی‌دانم کجاست. گفتند می‌دانی

برای همین هم انداختندش زندان. 20 نفر هم در زندان 12 متری مثلاً بودند. درب زندان را هم گل گرفتند و بستند. اینها هیچ نوری ندارند. یک نفر از اینها قرآن را حفظ داشت و وقتی بیرون بودند، قرآن را در شبانه‌روز ختم می‌کرد. براساس قرآن خواندن او، آنها وقت نماز را پیدا می‌کردند و الا نمی‌دانستند ظهر کی هست.

اگر کسی می‌خواست دستشویی برود، درب باز نمی‌شد. اینها هم آدمهای بزرگی بودند. کسی که در شبانه‌روز یک بار ختم قرآن می‌کند، مرد بزرگی است. کم‌کم محل زندگی اینها بوی بدی گرفت. در همین حین یک نفر از دنیا رفت. جنازه را بیرون نبردند. نفر دوم هم همینطور شهید شد. بعد هم شاید چند نفر باقی ماندند و از سوراخی به ظرف آب گل آلود و یک تکه نان بهشان می‌دادند. در آخر هم سقف آنجا را روی سر بقیه زندانی‌ها خراب کردند که یک جایی 20 نفر از سادات درجه اول کشته شدند.

حضرت صادق (ع) در همچنین اختناقی از دنیا رفته است. اصحاب ماندند چه کنند؟ تعداد فرزندان حضرت صادق 3-4 بودند. کدامشان امام است؟ ماندند. آن نفر هم همینطور گیج است که خدایا چه کنم؟ رفت خانه عبدالله. بعد از پدر (امام صادق) یک عده دور ایشان جمع شدند. رفت سوال کرد. سوال اول و دوم را جواب داد. سوالات هم ساده بود ولی سوال بعدی را گیر کرد. آن فرد سوال کننده که دنبال امامش می‌گشت، گفت خدایا ما چه کنیم. هیچ کس نیست. حیران به کوچه آمد که یک نفر دستش را گرفت و گفت بیا برویم. این بنده خدا با خودش می‌گفت «مامورین ما را شناختند و رفتیم زندان و.... آنجا هم زیر شکنجه خواهیم مرد». بعد هم از این کوچه بردندش به آن خانه و وارد خانه‌ای خدمت حضرت موسی بن جعفر(ع). این فرد قبل از اینکه گرفتار اینها شود، فکر می‌کرد که کجا بروم؟ آیا بروم به سوی فرقه مرجعه؟ همینطور در ذهنش فرقه‌های مختلف می‌گذشت. وقتی خدمت امام وارد شد، فرمودند پیش مرجعه و... نرو. امام آنچه در خاطر این فرد بود را فرمودند. بعد هم سوالات او را جواب دادند و مشکلاتش را حل کردند.

حضرت باقر(ع) فرمودند «لن تخلو الارض إلا وفيها رجل منا يعرف الحق فإذا زاد الناس فيه قال زاد، وإذا نقصوا منه قال: قد نقصوا، وإذا جاؤوا به صدقهم ولو لم يكن ذلك كذلك لم يعرف الحق من الباطل قال عبد الحميد بن عواض الطائي: بالله الذي لا اله إلا هو لقد سمعت هذا الحديث من أبي جعفر عليه السلام بالله الذي لا إله إلا هو لسمعتنه منه.

یک کسی است که حق را به طور دقیق می‌شناسد و می‌تواند به طور دقیق به شما ارائه بدهد. او وقتی مردم چیزی به دین اضافه می‌کنند، داد می‌زند که درست نیست. مثلاً وقتی خلیفه سوم نماز مسافر را 4 رکعت کرد، امیرالمومنین(ع) فریاد زد. این وظیفه‌اش است. در دین کم و زیاد پیش می‌آید، باید داد بزند.

«قال زاد» آی در دین زیاد کردید و اگر چیزی از دین کم می‌کند، «قال قد نقصوا» باز ایشان فریاد می‌زند. مثلاً قوانینی ربایی که شما آوردید، مشکل است و راه حل ربا نیست. این اعمالتان الان رباست.

«يكن ذلك كذلك لم يعرف الحق من الباطل» امام(ع) کسی است که با بودن او حق شناخته می‌شود. او معرف حق است. «إن الله عز وجل لم يدع الأرض إلا وفيها عالم يعلم الزيادة والنقصان في الأرض، وإذا زاد المؤمنون شيئاً زد هم وإذا نقصوا أكملهم لهم» خدای متعال زمین را رها نمی‌کند مگر اینکه امام عالم باشد و بداند زیاد و نقصان در دین را. ما همه چیز را نمی‌فهمیم و به دقت نمی‌دانیم ولی او می‌شناسد. «وإذا زاد المؤمنون شيئاً زد هم وإذا نقصوا أكملهم لهم» اگر چیزی در دین اضافه می‌کنند از آنها جلوگیری می‌کند و اگر کم می‌کنند، کامل می‌کنند. اگر در جامعه اسلامی امام وجود نداشت، مردم همه چی برایشان گیج می‌شد. مطلب برایشان روشن نبود.

ما امامان را به زندان انداختیم

سوال می‌کنند که در دوره‌ای که موسی بن جعفر(ع) زندان بوده، چطور حجت بوده است؟ باید گفت که الان هم امام غایب است. این را ما انجام دادیم. خدای متعال که او را زندان نفرستاده است. امر کند بر سر کوه پنهان شو، می‌شود. امروز اگر امام زمان حاضر بود، هزار بار ایشان را کشته بودند. این مساله جدیدی است. اگر شرایط غیرطبیعی و بحرانی بود، ناگزیر آن امام از جلوی چشم مسلمانها غایب می‌شود چون خودشان خواستند.

اصل وجود امام بر این است که مشکلات دینی مردم را حل کند و حق و باطل را به مردم بشناساند. مردم باید او را بخواهند.

امام هست. یک آقایی نقل می‌کرد که بعد از قوت آیت الله بروجردی، آیت الله عبدالهادی شیرازی مرجع تقلید بود. بقال سر کوچه کوچک ایشان در نجف که مثلا 5 خانه در آن کوچه بود، ایشان را نمی‌شناخت. اگر نخواهد خب نخواست. فرض این است که خودش بخواهد. اگر بخواهد در اختیار باید باشد. هر کس جهاد کند ما هدایتش می‌کنیم. این فرض ندارد. کوشیده نشده است. کوشیده نشده دستش به هدایت نرسیده.